

خاستگاه قوم جمشیدی بر اساس دستنویسی از آغاز سده بیستم

الکساندرویچ سمینوف^۱

برگرداننده از روسی: حفیظالله جواد^۲

در شانزدهم ربیع الثانی ۱۳۲۶ق. / هجدهم می ۱۹۰۸م. دو پسر و دو برادرزاده خان سابق جمشیدی‌ها یلان‌توش خان که به اتهام خیانت توسط امیر افغان پس از جنگ تاشکپر در سال ۱۳۰۲ق. / ۱۸۸۵م. اعدام شده بود، از کابل فرار کرده و در شهرک مرزی روسی چمن‌بید، منطقه‌ای واقع در مأورای خزر ساکن شدند. اندکی بعد؛ تقریباً تمام قبیله‌های جمشیدی به مرزهای روسیه کوچ کردند، طوری که در ۳۰ جون همان سال (۱۹۰۸) دره رودخانه سوراب در مجاورت قلعه کوشک از جمشیدی‌ها، گله‌ها و اموال آن‌ها پُر شد. حرکت گسترده جمشیدی‌ها به مرزهای ما (روسیه) باعث شورش و هیجان فوق العاده‌ای در شمال افغانستان شد. در قلعه‌نو که ساکنان آن را عمدتاً هزاره‌ها تشکیل می‌دادند و مناطق کوهستانی و فیروزکوه خیش‌هایی آغاز شد. قبیله‌های باقی‌مانده جمشیدی در افغانستان (مودودی، شلتی، میش‌مست‌ها و دیگران) که در ارتفاعات رودخانه‌های مُفر زندگی می‌کردند با سرازیرشدن آخرین سیلاپ «شوررود»، از مواضع اصلی خود نقل مکان کرده و در اردوگاه‌های نزدیک روستاهای ساکن شدند. آن‌ها برای آن‌چه باید کنندمنتظر دستور خان‌هایی بودند که به مرزهای روسیه فرار کرده بودند^۳. اما این که بعداً چه شد و به چه تعداد جمشیدی‌ها در روسیه ماندند و این که چرا قبایل جمشیدی (صفری، بلی، زینگر، عمله و مودودی) به افغانستان بازگشتند و ارزیابی وضعیت این خیش‌ها از دیدگاه روابط بین الملل، موضوعی است که به آینده و به وضعیت آسیای مرکزی معاصر و وضعیت سیاسی

1. Alexander Alexandrovich simonov

2. استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه هرات و دانشجوی دکترا در دانشگاه دولتی ململ مسکو-

h.javad1983@gmail.com (شماره ۳۷)

3. نگاه کنید به گزارش رئیس ستاد ارتش در اول جولای ۱۹۰۸م. (شماره ۳۷) که بر اساس گزارش افسر روسی مؤذن در آسیای میانه

نوشته شده است.



آن ارتباط می‌گیرد. برای ما اکنون این پرسش اهمیت دارد که قبیله جمشیدی چه نوع قبیله‌ای است و تاریخ و گذشته آن‌ها چیست؟ چون دانشمندان اروپایی در مورد آن‌ها تصویرهای گمراه‌کننده‌ای دارند. این گونه تصورات در چهارده سالی که از ظهر جمشیدی‌ها در ترکستان می‌گذرد به نظر نرسیده است. به عنوان مثال لرد الفنستون در نوشته خود در مورد افغانستان - که تا کنون اهمیت علمی خود را از دست نداده است - آن‌ها را از جمله چارایماق^{*} شمال افغانستان شامل تایمی، هزاره [قلعه‌نو]، تیموری و زوری می‌خواند.

هر کدام از این قبایل به نوبه خود به زیرشاخه‌های متعدد دیگری تقسیم می‌شوند چنان‌چه به باور الفنستون، جمشیدی‌ها یکی از شاخه‌های قوم هزاره می‌باشند. الفنستون معتقد است که نباید هزاره‌های چارایماق را با هزاره‌های دیگر که تعدادشان زیاد است و اصالت مغولی دارند و در شرق هرات و کوه‌های پاروپامیزad زندگی می‌کنند، اشتباه گرفت. هزاره‌های غیر جمشیدی، بیشتر در قریه‌ها زندگی می‌کنند و در حدود ۲۰ تا ۱۰۰ خانه دارند، تعداد کمی از ایشان زندگی چادرنشینی مانند چارایماق دارند.

به باور الفنستون، مشخص کردن خاستگاه چارایماق دشوار است چون ایشان درباره گذشته خود مدرکی به دست نمی‌دهند، هم‌چنان زبان آنان فارسی نیز سر نخی در این زمینه به دست نمی‌دهد. این در حالی است که ظاهرشان به تاتارها می‌ماند و می‌شود در چارایماق ویژگی‌های مغول را مشاهده کرد. بر همین اساس ایشان را مغول می‌خوانند و چارایماق را با مغول‌ها و هزاره‌ایی که در نزدیکی هرات بودو باش دارند، یکی می‌دانند. این در حالی است که چارایماق زبان مغولی نمی‌دانند. برخی خاورشناسان چارایماق را از بقایای ارتش منگوخان^۱ مغول پسر بزرگ‌تر چنگیزخان می‌دانند و برخی هم آن‌ها را با ترک‌ها می‌آمیزند. در این مورد الفنستون پرسش‌های منطقی مطرح می‌کند:

اگر چارایماق مغول هستند چرا به زبان ترکی تکلم نمی‌کنند؟ اگر زبان‌شان ترکی بوده است، چرا با وجود زندگی در مرزهای ترکستان، آن را کنار گذاشته‌اند؟ و پرسش آخر این‌که اگر زبان اصلی آن‌ها ترکی بوده است، چرا فارسی را برای خود برگزیدند در حالی که اغلب همسایه‌های شمالی به ترکی حرف می‌زنند و در جنوب زبان افغانی (پشتو) رایج است؟^۲

ژوف فریزر افسر انگلیسی در آغاز دهه ۲۰ سده اخیر با سفر به خراسان و صحبت از قبایل ساکن

۱. منگوخان یا منکوکان فرزند چنگیزخان نیست (برگرداننده).

2. Elphinstone. M. An. *Account of the kingdom of Kabul and its depend. In Persia, Tartary and India.* Vol.11. Lond; pp 242-256.



در مرزهای آن، جمشیدی‌ها را در شرق این ولایت همراه با تیموری‌ها، هزاره‌ها و فیروزکوهیان قرار می‌دهد. همه این قبایل در آن زمان به غارت خراسان مشغول بودند و ترکمن‌ها نیز از شمال دست به این عمل می‌زدند و اسیران ناشی از این غارت را نیز برای فروش به بازارهای بخارا و خیوه می‌بردند. به باور او هر چهار قبیله یادشده شاخه‌های یک قبیله بزرگ به نام ایماق هستند.

فریزر معتقد است شمار هر کدام از قبایل یادشده در روزگار او فیروزکوهی در حدود بیست هزار فامیل، جمشیدی به سرکردگی درویش‌خان دوازده‌هزار فامیل و تیموری‌ها در حدود بیست هزار خانواده بوده‌است.^۱

ابوت، کاپیتان توب‌خانه بنگالی در سفرش از هرات به خیوه در سال ۱۸۳۹ م. جمشیدی‌ها را تُرك می‌داند. وی می‌گوید که از یورش این قبیله، مردم محلی هرات در رنج بودند.^۲ فریره که در دهه ۴۰ به ایران، افغانستان، ترکستان و بلوچستان سفر کرده‌است، وقتی از هزاره‌های ساکن در محلات قلعه‌نحو حرف می‌زند، درباره جمشیدی‌ها نیز سخنانی دارد. او می‌گوید که جمشیدی‌ها تا سال ۱۸۳۸ م. ده‌هزار چادر (خیمه) به حساب می‌آمدند.

جمشیدی‌ها خود را طرفدار شاه‌کامران می‌دانستند، بر این اساس نماینده حاکم هرات یار محمد خان را به قتل رساندند و با این عمل می‌خواستند وفاداری خود را به کامران ابراز نمایند. وقتی وزیر یار محمد خان رفتار خصم‌مانه جمشیدی‌ها را با خود دید، با آن‌ها به مخالفت برخاست و به اجبار پنج‌هزار خانواده را در هرات اسکان داد و از ایشان به عنوان گروگان کار می‌گرفت و نیز از آن‌ها در مقابل حمله فارس‌ها به اجبار استفاده می‌کرد. این عمل کرد یار محمد یار محمد باعث شد تا انسجام جمشیدی‌ها آسیب بیشتری بینند. فریره، جمشیدی‌ها را در جمله هزاره به حساب می‌آورد. به باور او هر چند هزاره‌ها فارسی‌گو هستند اما ویرگی‌های ظاهری آن‌ها نشانگر منشأ تاتاری‌شان است. فریره، هزاره‌ها را منسوب به قبیله ایماق می‌داند. او در ادامه چنین اظهار می‌کند که این قبایل از فاتحان هندوکش هستند و در درازنای تاریخ به این سمت سرازیر شدند و به زبان فارسی صحبت می‌کنند. به عقیده فریره، در بین آن‌ها (هزاره‌ها و جمشیدی‌ها) شباهت‌های زیاد اخلاقی، زبانی و فیزیولوژیکی وجود دارد. این اشتراکات سبب شده‌است تا این قبایل در برابر ازبک‌ها و افغان‌ها که از تحقیرشان ابایی ندارند، متحد شوند. این امر باعث می‌شود که آن‌ها را به عنوان یک ملت بزرگ در نظر بگیریم که به دلایل مختلف به گروه‌های خرد و جمهوریت‌های کوچک منقسم شده‌اند و علایق و منافع مشترک‌شان آن‌ها را مجبور می‌کند با هم اتحاد داشته و متحданه عمل کنند.

1. Fraser, J. *narrative of journey into Khorasan in the years of 1822*, Lond.1825; pp 256 - 41 (appendix).

2. Abbot , J. *narrative of journey from Herat to Khiva*, Moscow and St.- Petersburg. 3 ed. Lond. J Vol; pp 2-3.

فریه از هزاره‌های شرق هرات که در خلم و رود آمو زیست دارند، نیز یاد می‌کند. او نیز مانند الفنستون، هزاره‌های شرق هرات را از قوم مغول می‌داند و این‌که هزاره شرق هرات از شاخه هزاره‌های نجیب محلات قلعه‌نو باشد را صرف یک ادعا می‌خواند.^۱

ولادمیر کیلوین مأمور سابق روسیه در خاننشین‌های آسیای میانه در سال ۱۸۵۸م. وقتی از باشندگان خیوه صحبت می‌کند، در مورد جمشیدی‌ها که وی آن‌ها را یامشیدی‌ها می‌خواند نیز اشاراتی دارد. او معتقد است که جمشیدی‌ها ریشهٔ ترکی دارند و افغانستانی هستند اما در این زمینه هیچ مدرکی ارائه نمی‌دهد.^۲ خانیکوف، جمشیدی‌ها را در جملهٔ چارایماق به‌شمار می‌آورد و آن‌ها را چنین بر می‌شمارد: قبچاق‌ها ۱۰۰ خانوار، جمشیدی‌ها ۱۲ هزار خانوار، تایمنی‌ها ۶۰ هزار خانوار و فیروزکوهی‌ها ۱۰ - ۱۲ هزار خانوار. خانیکوف، سیستان را طبق روایات جمشیدی‌ها، گهواره این قوم دانسته و از لحاظ فیزیولوژی ایشان را نزدیک به تاجیک‌ها می‌داند.^۳

در این میان وامبری که فرصت دیدن از جمشیدی‌ها را در سفر مشهور خود در ۱۸۶۳م. در آسیای میانه داشته‌است، جمشیدی‌ها را تنها قبیلهٔ کوچ‌نشین در بین ایرانیان شرقی می‌داند بلکه وی معتقد است جمشیدی‌ها از زمان‌های قدیم در کنار سواحل مرغاب زندگی می‌کردند جایی که به قول خودشان در زمان جمشید کسی که خود را به آن متنسب می‌داند، از سیستان بدانجا آمده‌اند گرچه این اسطوره را نباید به معنای واقعی کلمه گرفت. انکار این مسئله نیز به دلیل شباهت‌هایی که جمشیدی‌ها با مردم سیستان دارند درست نیست. به قول وامبری، سیستانی‌ها نیز در گذشته‌های دور از بادیه‌نشینی دست کشیده بودند و به زندگی باثبات رو آورده بودند. او باورمند است که در بین همهٔ ایرانی‌های آسیای میانه، جمشیدی‌ها بازترین شباهت‌ها را به سیستانی‌ها دارند. با توجه به ظواهر آن‌ها، وامبری با خانیکوف اختلاف نظر دارد. به گفتهٔ وی، جمشیدی‌ها با تاجیک‌ها بسیار متفاوت هستند، ایشان (جمشیدی‌ها) از شمایل یا قواره‌های استوارتر، صورت‌های کشیده‌تر (درازتر) و زنخدان‌های تیزتری (نوك مانند) برخوردار هستند. زبان آن‌ها از لحاظ غنامندی، بیشتر شبیه گویش مردم شرق ایران تا گویش تاجیکی آسیای میانه است. زندگی جمشیدی‌ها بیشتر متأثر از همسایه‌های ترکمن آنان هست و به این اساس خیمه‌های آنان نیز با خیمه‌های سایر ایماق‌ها که نوعی از چادر افغانی هست، تفاوت دارد. آن‌ها

1. Ferrier, S. P, Caravan Journeys and Wanderings in Persia, Afghanistan, Turkestan and Baluchistan Lond, 1856, chapter XIV-XVIII.

2. کیلوین، گوشه‌ای از سفر به خیوه (مجموعه مقالات)، ۱۹۶۲، ص ۱۳.

3. khanikoff, N, Memoires Sur la Partie Merid. De I Asie Centr, VII, P 237 et suiv; Memoire Sur I Ethnographie De la Perse, Paris, 1866 pp 41 - 104.



هم‌چون ترکمن‌ها راهزن‌های خطرناکی هستند. جمشیدی‌ها نسبت به سایر ایماق‌ها از رزم‌مندگان و سوارکاران بهتری برخوردار هستند. بخشی از ایشان در خدمت هرات و میمنه می‌باشند و بخشی نیز به قصد حمله به کشورهای دیگر با قبایل ترکمن متعدد می‌شوند.

وامبری هنگام انتساب جمشیدی‌ها به چارایماق هرات، به طور قطع می‌گوید که این اسم ترکیبی است و در زمان اشغال هرات توسط مغول‌ها بر قبایل فیروزکوهی، تایمنی، تیموری و جمشیدی گذاشته شده‌است. همهٔ این قبایل ریشهٔ ایرانی دارند و به زبان فارسی صحبت می‌کنند بناءً لازم است آن‌ها را از هزاره‌ها متمايز کرد، اگر چه هزاره‌ها نیز به فارسی صحبت می‌کنند اما ظاهر مغولی دارند. با این حال وامبری علی‌الرغم تلاش‌های زیاد در مورد این که چارایماق قبل‌اً به چه نامی یاد می‌شده، سرنخی پیدا نکرد. او می‌گوید هرچند چارایماق در میان تاجیک‌ها قرار گرفتند و به آن‌ها نسبت داده می‌شوند اما آن‌ها تاجیک نیستند، فرض این است که چارایماق قبایلی از قبایل فارس هستند که به طرف شمال‌شرق مسکن گزین شدند.^۱

بلیو در اثر خود که به طور ویژه به مردم افغانستان اختصاص یافته‌است، فقط یک‌بار صحبت از جمشیدی می‌کند و آن هم وقتی که از هزاره سخن به میان می‌آید: «هزاره‌ها، چارایماق و سایر قبایل غرب کشور را از خود و از نژاد تاتار می‌دانند، هرچند از ارتباط نزدیک با ایشان خودداری می‌کنند». ^۲ سرلشکر بیت، عضو کمیسیون تعیین سرحدات افغانستان در ۱۸۸۵-۱۸۸۶ م. نیز از جمشیدی‌ها یاد می‌کند اما خیلی در این مورد توضیح نمی‌دهد.^۳ همیلتون یکی دیگر از نویسنده‌گان غربی که کتابی در مورد افغانستان دارد، هیچ یادی از این قوم (جمشیدی‌ها) نمی‌کند.^۴

این معلومات ناچیز، دربارهٔ جمشیدی‌ها که شواهد و مدارک ناکامل و غیردقیق نیز دارد نمی‌تواند به صورت درست و دقیق از جمشیدی‌ها و حضور آن‌ها در سرحدات روسیه معلومات دهد. بنابراین بی‌فایده نخواهد بود اگر دست‌نویسی را که از دوران خدمت به دستم رسیده است نیز بر گفتارهای فوق بیافزایم.

به باور من برای بررسی جنبه‌های مختلف زندگی یک قوم یا منطقه نایست از آثار تاریخی و بومی آن‌ها غافل ماند، وقتی چنین آثاری وجود دارد به سختی کسی خواهد توانست در آن زمینه اعتراض کند البته اگر دنبال‌کنندگان آن موضوع در پی مسائل علمی باشند.

۱. وامبری، گزیدهٔ مطالب دربارهٔ آسیای میانه، مسکو، ۱۸۶۸، صص ۳۰۸-۳۱۵.

2. Bellew, H. W, *The Races of Afghanistan*, Calcutta, 1880, p 115.

3. Yate, major C. E, *Northern Afghanistan*, Edinb.-London, 1888.

4. Hamilton, A, *Afghanistan*, London, 1906.

«تاریخ نامه جمشیدی‌ها» عنوان این دست‌نویس است. این کتاب در اوایل این قرن به زبان فارسی و به خط زیبای نستعلیق بر روی کاغذ‌های ساخت آسیای میانه توسط خان آقا (امین‌الدوله) جمشیدی‌ها و فرزند یلان‌توش خان^۱ نوشته شده است. این اثر از نظر زبان و سبک، تقریباً بی‌عیب و نقص است، ارائه کاملاً عینی از وقایع است و نویسنده بدیهی است که بر اوضاع سیاسی متضلع و تاریخ اجتماعی منطقه در طول نیم قرن گذشته مسلط بوده است. من محتويات این دست‌نویس را به زبان روسی بدون هیچ‌گونه دخل و تصریفی ذکر می‌کنم. در کنار تاریخ هجری، تاریخ میلادی نیز برای راحتی دنبال کنندگان این موضوع اضافه گردیده است.

از آغاز اسلام تا دوره امیر تیمور

پس از مقدمه و ستایش خداوند و پیامبر، نویسنده نشان می‌دهد که با فتح ایران توسط اعراب و سقوط سلسله ملی آن ساسانیان، نمایندگان آن‌ها مانند خاندان‌های قبلی، تقریباً در همه مناطقی که بخشی از ایران قدیم بود، پراکنده شدند. نیاکان قبیله جمشید که منتبه به شاه فارس (جمشید) می‌باشند نیز مانند سایر خاندان‌های ایرانی رهسپار سیستان شدند و تا زمان تیمور لنگ در آن‌جا باقی ماندند.

جمشیدی‌ها در سنّه ۷۹۵ق. (۱۳۹۲-۱۳۹۳م.) جهت حفظ مرزهای خراسان از یورش‌های ترکمن‌ها، از سیستان به بادغیس^۲ فرستاده شدند و یک‌جا با قبایل دیگر که در شجاعت و مردانگی شهره بودند، جاگیر شدند. قبیله جمشیدی‌ها که از خاندان‌های قدیمی ایرانی بودند، خود را سزاوارتر بر سایر قبایل برای تسلط بر دیگران می‌دانستند. به این ترتیب نام قبیله مسلط (جمشیدی‌ها) برای ساکنان دیگر بادغیس عنوان شد. به زبان دیگر، سایر قبایل نیز به این نام (جمشیدی) مسمّاً شدند. تمام باشندگان بادغیس در دوره امیر تیمور در حدود ۲۰ هزار بودند. جمشیدی‌ها بر تمام این باشندگان بنابر دستور تیمور لنگ حکم می‌راندند. سپس امیر تیمور قبیله ایماق هرات را نیز تحت فرمان‌روایی جمشیدی‌ها قرار داد و به این ترتیب آرامش و امنیت در سراسر شمال شرق خراسان که قبلاً از هجوم ترکمن‌ها آسیب‌پذیر بود، برقرار شد.

۱. این‌جا احتمالاً اشتباهی در فهم متن صورت گرفته باشد زیرا به اساس معلومات قبلی ما نوشته از خود یلان‌توش خان است (برگردانده).

۲. بادغیس، بر اساس نوشته‌های جغرافیادانان عرب، منطقه‌ای بین هرات و سرخس است. این نام بعداً تمام شمال غرب افغانستان را در بر گرفت و در قرن پانزدهم تاریخ‌نگار فارسی زبان، حافظ ابرو تمام مناطق واقع بین هرات و بالا مرغاب را بادغیس نامید. (نک. واسیلی ولادیمرویچ بارتولد، جغرافیای تاریخی ایران، ۱۹۰۳، ص ۳۴) به باور باشندۀ بومی مرو، ابن محمد السمعانی نویسنده قرن پانزدهم؛ بادغیس معرب واژه بادخیز فارسی است و این منطقه مرکزیت هون‌ها و هفتالیان بوده است.

The Kitab- Al-Ansab of Abd-Alkarim- ibn- Mohammad- Al-Samany, London, 1912, p 58.



جابه‌جایی جمشیدی‌ها توسط نادر افشار در سال ۱۱۴۱ق.

به تاریخ ۱۱۴۱ق. (۱۷۲۹-۱۷۲۸م.) نادرشاه به هرات که تحت فرمان روایی الله‌یارخان بود، یورش برد و هرات را تسخیر نمود. نادرشاه دوباره فرمان روایی هرات را به الله‌یارخان سپرد و سپس تمام فارسی‌زبانان را به شمال جمشیدی‌ها که در حفاظت از هرات نقش فعال ایفا کرده بودند در جام و لنگر که مربوط مشهد بود، جابه‌جا کرد.^۱ چهارسال بعد به علت خشم الله‌یارخان و دسیسه خاندان ابدالی، نادرشاه مجبور شد تا هرات را از تحت سلطه افغان‌ها بیرون کند و فرمان روایی هرات را به محمودخان سردار جمشیدی‌ها بسپارد. به این ترتیب خاندان جمشیدی‌ها دوباره فرصت یافتند تا به بادغیس برگردند. تعداد خانوارهای جمشیدی در این زمان و با وجود جنگ‌ها و مهاجرت‌ها و جابه‌جایی‌ها به ۸۰ هزار فامیل می‌رسید.

فرار جمشیدی‌ها به اورگنج

در سال ۱۲۶۰ / ۱۸۴۴م. زمانی که هرات تحت اداره شاه‌کامران از خاندان سدوژایی قرار داشت کسی به نام یار محمدخان که هویتش معلوم نبود، با دسایس و تزویر در هرات به مقام بلندی دست یافت و سپس با فراموشی عنایات و حُسن عمل خود شاه‌کامران، وی را کشت و فرمان روایی هرات را به گونه مستقلانه به دست آورد.^۲ یار محمدخان با استفاده از اختلاف‌ها در میان ایماق‌های بادغیس، با لشکر بزرگی جهت مطیع نمودن آن‌ها، بر ایشان یورش برد. هرچند ایماق‌های بادغیس مقاومنهای دلیرانه نمودند اما سرانجام با شکست مواجه گردیدند و خان یا سردار جمشیدی‌ها، میراحمدخان همراه با برادرش مهدی‌قلی‌خان (امین‌الدوله) مشهور به خان آقا همراه با دوازده‌هزار خانواده جمشیدی مجبور به فرار از بادغیس شدند. همه آن‌ها به خیوه پناه برداشت و شانزده سال از حمایت و توجه خان خیوه بهره‌مند بودند. از طرف دیگر اکثریت دیگر جمشیدی‌ها که ترک بادغیس برای شان امکان پذیر نبود مجبوراً به قدرت یار محمدخان تن دادند. یار محمدخان نیز عبدالله‌خان برادر میراحمدخان کلان قوم جمشیدی را سمت بیگلریگی داد. قابل یادآوری است که عبدالله‌خان به دلیل داشتن بیماری، در جنگ‌های میان جمشیدی‌ها به سرکردگی برادرش میراحمدخان و یار محمدخان شرکت نداشت.

۱. برای توضیح بیشتر مراجعه شود به؛ استرآبادی، میرزا محمد‌مهدی‌خان، درۀ نادره، ۱۳۳۰ق. صص ۸۸ - ۸۹؛ بارکرایی، سلطان محمدخان، تاریخ سلطانی، ۱۲۹۸، ۱، صص ۱۰۲ - ۱۰۳.

۲. بر اساس تاریخ سلطانی (ص ۵۸) شاه‌کامران به وسیله وزیر و جانشین خود یار محمدخان در سال ۱۲۵۶ق. / ۱۸۴۱-۱۸۴۱م. کشته شد. این در حالی است که لین پاول دوره حکمرانی شاه‌کامران را تا سال ۱۲۵۷ هجری قمری می‌داند. نک. طبقات سلاطین، ترجمه بارتولد، ۱۸۹۹، ص ۲۷۹.

در سال ۱۲۷۴ق. / ۱۸۵۷-۱۸۵۸م. که افغانستان تحت اداره امیر دوست محمد خان بود، میراحمد خان کلان جمشیدی همراه با خان خیوه که در جنگ با ترکمن (قبایل یموت و تکین) ها زخم برداشته بود، درگذشت.^۱ خان آقا پس از مرگ برادرش همراه با قبیله خود به بادغیس نقل مکان کردند و تا کنون با سایر قبایل جمشیدی در آن جا هستند.^۲

سرزمین جمشیدی‌ها، بادغیس و حدود آن

مرز شمالی این کشور از بالامرغاب و موریچاق از طریق چهل دختران تا ذوالفقار امتداد یافته است، جایی که مرزهای ایران، روسیه و افغانستان را با هم وصل می‌کند. قبل از نبرد تاشکپر میان روس‌ها و افغان‌ها،^۳ مرز شمال شرقی بادغیس طویل‌تر بود و با عبور از تاشکپر، قلعه موری، چمن بید تا چهل دختران امتداد می‌یافت. مرز جنوبی بادغیس به کوه بابا که در شمال هرات موقعیت دارد، می‌رسد.

۱. این واقعه در تاریخ رسمی خیوه نیز تأیید شده است. در آن جا ذکر گردیده که جمشیدی‌ها در سال ۱۲۵۷ق. توسط الله قول خان در خیوه اسکان داده شدند (از کایی، آسیایی، موزیم ۵۹۰ او بی و ۵۵۳ ل و غیره. در آن جا برای جمشیدی‌ها جدایگانه‌ای در قلیچ‌نیازبایی از اراضی شاهزادخان که در طرف چپ رودخانه آمودست، داده شد. مطابق تاریخ رسمی خیوه در اوخر سال ۱۸۵۵ و اوایل ۱۸۵۶ برادر احمدخان، مهدی قلی خان به خاطر به دست آوردن اموال و دارایی‌های برادر خود دست به قیام زد و قلعه قلیچ‌نیازبایی و ختای را به تصرف خود درآورد. این موضوع در فصل جداگانه‌ای ذکر شده است.

مهدی قلی بیک جمشیدی نینک محض عادوتین آشکارا تیپ حیله بیله قلیچ‌نیاز بای خطا غورغانلارین الغانی و همول قلاع اولویسی نینک باشیغه قاتیغ شور و غوغای سالفانی و محمود نیاز یساوالبائی نینک باریب قلیچ نیاز بای قلعه سین دست تصریف گفته کیر کوزگانی و جمشید مفسد لاری هجوم تمام بیله بینه اول قلعه‌نهنی مسخر قلیب محمود نیاز یساوالبائی نینک ز خمدار بولوب آندین چیقیب فرار قانونی بیله معاودت آهنگین توزگانی (تاریخ رسمی خیوه).

جا به جایی جمشیدی‌ها در این تاریخ به عنوان خُسن عمل سردار خیوه و قیام و برگشت جمشیدی‌ها به بادغیس، قدرناشناصی و بی‌سپاسی آن قوم (جمشیدی‌ها) عنوان شده است. همچنان در تاریخ خیوه ذکر شده است که جمشیدی‌ها به مثابه مارهایی بوده‌اند که در آستین مردم خیوه جای داده شده بودند. این اطلاعات را من مدیون نامه مورخ ۲۲ مارچ ۱۹۲۲ اکادمیسون و. و. بارتولد هستم و از وی سپاس گرام.

مالک دیدگاه فوق تا آخرین لحظات عمر در خیوه می‌زیست و در سال ۱۹۰۸ حضور غیرمنتظره جمشیدی‌ها در محدوده ترکستان را شاهد بوده است. در آن زمان حاکمان محلی از خان خیوه خواهش کردند تا جمشیدی‌ها را در آن جا اسفنديارخان جواب رد داده، گفت: «جمشیدی‌ها قبلان نیز در سال ۱۸۴۸م. به خاننشین خیوه زندگی کردند اما بعداً آین جا را ترک کردند و به افغانستان برگشته‌ند و نان و نمک ما را فراموش کردند».

این معلومات (دست‌نویس جمشیدی‌ها و تاریخ رسمی خیوه) تا قاض و اشتباهات در اطلاعات نویسنده‌گان غربی را از مهاجرت جمشیدی‌ها به خیوه و برگشت آن‌ها به بادغیس به خوبی نمایان می‌کند.

Chapters XIV-XVIII, 1874, p 310. Ferrier and Khanikov (Memoires Sar La Partie Merid. De I Asia Center. Paris, 1862, P 140.

و همچنان وسیلوفسکی، مجموعه اطلاعات تاریخی - جغرافیایی در مورد خیوه، ۱۸۷۷، صص ۳۰۷-۳۰۸ و امبری، گریده مطالب درباره آسیای میانه، مسکو، ۱۸۶۸، صص ۳۱۳-۳۱۴.

۲. کیلوین، گوشه‌ای از سفر به خیوه (مجموعه مقالات)، ۱۹۶۲، ص ۱۳.

۳. در سال ۱۸۸۵م.



بزرگترین رود برای آبیاری در بادغیس رود بالامرغاب است که از کوههای هزاره جات سرچشم می‌گیرد و پس از عبور از بادغیس به مرو، و رود اکرابات سرازیر می‌شود. این رود آب فراوان دارد و آب آن از شرق با عبور از کشک و موری قلعه به تاشکپر جاری است. علاوه بر این، در بادغیس، کاریزها و چشمه‌های فراوان شور و گرم با خواص درمانی مختلف وجود دارد و ذخایر مس، آهن، سرب، گوگرد، سنگ مرمر و سنگ‌های مختلف که برای ساخت‌وساز و زینت ساختمان‌ها به کار گرفته می‌شوند؛ از جمله ثروت‌های طبیعی آن منطقه می‌باشند. از میان همه جبویات در بادغیس، جو و برنج حاصل خوب می‌دهند. درختان مختلف میوه‌دار کوهستانی مانند بادام، پسته، ناک و غیره به وفور در آن‌جا یافت می‌شوند. صنایع دستی آن‌ها شامل انواع قالین‌ها، فرش‌ها، شال‌های کرکی و غیره می‌باشد، (پارچه‌هایی که در خانه استفاده می‌شوند).

تمام جمشیدی‌ها به هفده قبیله تقسیم می‌شوند و هر کدام نام مخصوص خود را دارند. زبان‌شان فارسی است و از میان ایماق‌های هرات، جمشیدی‌ها به شجاعت، سخاوت، مهمان‌نوازی و جسارت شهره هستند. آن‌ها تمایل زیادی به دامداری دارند و هر بهار، بسیاری از قبایل جمشیدی به همراه گله‌های خود به سمت کوهپایه‌های کوه بابا می‌روند و تا فرارسیدن زمستان در آن‌جا زیست می‌نمایند. صنایع و تجارت در میان‌شان گسترده نیست. انواع مختلفی از جابه‌جایی‌ها و مهاجرت‌ها با ماهیت سیاسی و در زمان‌های مختلف، بر کشور و قبیله جمشیدی اثر فراوان گذاشته و سبب این شده که در حال حاضر تعداد مجموعی خانواده‌های جمشیدی فقط به ۱۲ هزار نفر برسد. از لحاظ شغلی، برخی از آن‌ها به کشاورزی مشغول هستند و برخی دیگر به دامداری و حرفه‌های دیگری که اجدادشان در گذشته به آن مشغول بودند، مصروف هستند.^۱

۱. اطلاعات حاضر در مورد جغرافیای بادغیس که برگرفته از نسخه خطی جمشیدی‌ها می‌باشد با ادبیات جغرافیایی فارسی قیيم (قرن ۱۴ و ۱۸) به گونه کامل هم‌خوانی دارد. بر بنیاد این داده‌ها، بادغیس سرزمینی وسیع و جای خوبی برای کشت و کار است. در بادغیس، چادرنشین‌های مادرزادی زندگی می‌کنند. هواپیش گرم نیست. درختان پسته در آن زیاد هستند و حاصلات پسته رانه تنها به مناطق نزدیک بلکه به فارس، ترکستان و هند می‌برند. گیاهان و پرندگان مختلف در این سرزمین وجود دارند. چراکاه‌های وسیع و مناسب برای مواشی نیز از داشته‌های بادغیس است. معلوم می‌شود که بادغیس برای شکار نیز مناسب است؛ چنان‌چه میرخواند تاریخ‌نگار مشهور قرن ۱۵، شکار سلطان محمود غزنی را در این سرزمین نوشته و از میان دارایی‌های زیبرزمینی آن از تقره یاد شده است. هم‌چنان از بادغیس و از منطقه کاریزه که در تاریخ آسیای میانه معروف است، در منابع یاد شده و هاشم این حکیم مقتض در این‌جا در زمان ابومسلم خراسانی ظهر کرد. (نک. مستوفی قزوینی، حمدالله، نزهه القلوب، ۱۳۱۱، ص ۱۷۸-۱۸۸؛ روضة الصفا، میرخواند، تصحیح لوکنوف، ۱۳۲۲، ص ۲۸. هفت اقلیم، امین‌احمد رازی، بیت شماره ۲۸۴۶، ۲۴۸، و حدیقة الاقالیم، مرتضی حسین، تصحیح لوکنوف، ۱۸۷۹، ص ۳۷۵). و نیز در کتاب کلنل بیت (*Northern Afghanistan*) فصل هشتم موضوعاتی درباره بادغیس گفته شده است.

وقایع زمان حکمرانی مهدی قلی خان (امین‌الدوله) معروف به «خان آقا»

زمانی که اداره هرات به دست سلطان احمد خان، داماد امیر فقید افغانستان، دوست محمد خان بود، نامبرده علیه امیر قیام کرد. دوست محمد خان در سال ۱۲۷۳ق. / ۱۸۵۶م. برای آرام‌کردن و مجازات شورشیان، علیه هرات دست به کار شد. سلطان احمد خان شکست خورد و مجبور شد در خارج از دیوارهای هرات به دنبال نجات خود باشد. امیر دوست محمد شهر را محاصره کرد؛ پس از شش ماه محاصره، سلطان احمد خان بر اثر زخمی که در نبرد دریافت کرده بود درگذشت و پسر سلطان احمد خان که بعد از پدر خود سکان قدرت را به دست گرفته بود نیز شش ماه بعد به اجبار تسلیم امیر شد و سپس به دستور امیر به قندهار فرستاده شد. این رخداد در سال ۱۲۷۴ق. / ۱۸۵۷م. اتفاق افتاد.

با این حال، امیر با همه افراد سرشناس و افسران هرات رفتار نیک نمود و برخی را نیز از هدایا و امتیازاتی بهره‌مند ساخت.

لازم به ذکر است که در زمان محاصره هرات، امیر دوست محمد خان مريض بود. در روز دوم پس از تصرف شهر بیماری وی وخیم‌تر شد. در این هنگام امیر دوست محمد، شیرعلی خان را به عنوان جانشین خود در افغانستان منصوب نموده و همه افراد سرشناس و تأثیرگذار و هم‌چنان افسران ارتش را وادار کرد با وی بیعت کنند. در همین زمان، برای مهدی قلی خان جمشیدی، لقب امین‌الدوله و نایب امیر شیرعلی خان داده شد. در سومین روز پس از تصرف هرات، امیر دوست محمد خان درگذشت و در جوار مزار خواجه عبدالله انصاری به خاک سپرده شد.^۱

در زمان حیات شیرعلی خان، مهدی قلی خان از عنایات و توجه بی‌شایبه‌ای برخوردار بود. این روابط حسنی سبب شد تا امیر دو دختر امین‌الدوله را برای فرزندان خود محمدیعقوب خان و ایوب خان به عقد نکاح در آورد. در سال ۱۲۹۴ق. / ۱۸۷۷م. امیر شیرعلی خان فرزند ارشدش محمدیعقوب خان را جانشین خود تعیین نمود و خود رهسپار مزار شریف گردید، جایی که در آنجا فوت^۲ و دفن گردید.^۳

(امیر محمدیعقوب خان، به عنوان یک حاکم عاقبت‌نیندیش، اجازه قتل سفیر انگلیس توسط سربازان افغان را صادر کرد).^۴ با توجه به این عمل، انگلیسی‌ها اقدام به مبارزه علیه کابل کردند.

۱. بر اساس منابع تاریخی افغانستان و بریتانیا، امیر دوست محمد خان در سال ۱۸۶۳م، درگذشت.

۲. در سال ۱۸۷۹م. / ۱۲۹۶ق.

۳. یعنی مزار حضرت علی (ع).

۴. سرلویی کیوناری.



یعقوب خان توسط انگلیسی‌ها بازداشت و زندانی گردیده سپس به هند فرستاده شد. انگلیسی‌ها کابل را اشغال کردند و بعد عازم قندهار شدند. مهدی‌قلی خان نیروهای نظامی انگلیس را در آن‌جا همراهی کرد. خان جمشیدی‌ها از آن‌جا، رسپار غورات گردید و نزد سردار انبیاخان تایمی رفت و در آن‌جا ۴۰ روز ماند و سپس عازم هرات شد. در آن‌زمان حاکم هرات فرزند خرد شیرعلی‌خان، محمدایوب‌خان بود.

برخی از افراد حسود، مهدی‌قلی خان را تهمت زدند. به همین دلیل، هنگامی که وی به هرات رسید، ایوب‌خان دستور بازداشت و سپس قتلش را صادر کرد. سردار محمدحسن‌خان با دو ساخلو علیه جمشیدی‌ها فرستاده شد. پسران مهدی‌قلی خان، یلان‌توش‌خان، امین‌الله‌خان، نصرالله‌خان و ولی‌محمد‌خان که قادر به مقاومت در برابر سپاهیان سردار محمدایوب‌خان نبودند، همراه با ۲۰۰ نفر از جمشیدی‌های مت念佛 و مؤثر، ابتدا به سمت میمنه و سپس به سوی ترکمن‌های پنجده متواری شدند. در پی این رخداد محمدایوب‌خان تمامی اموال و دارایی‌های شان را مصادره نموده و خانواده‌های شان را بازداشت و زندانی نمود.

بازگشت پسران مهدی‌قلی خان از پنجده

در سال ۱۲۹۷ق. / ۱۸۷۹م. با اعدام مهدی‌قلی خان، سردار محمدایوب‌خان با لشکر ش به سمت قندهار که در آن هنگام تحت سلطه انگلیسی‌ها بود، حرکت کرد. وی آنان را شکست داد و وارد قندهار شد. این در حالی است که در این زمان در کابل و مزار شریف هرج و مر ج حاکم بود. افغان‌ها در کابل گرد آمدند و شعار جهاد علیه انگلیس سر می‌دادند. سربازهای بریتانیایی در شیرپور؛ جایی که حصار نیرومند نظامی توسط شیرعلی‌خان ساخته شده بود، محاصره شدند. همزمان با این واقعی، امیر عبدالرحمان‌خان که پیش از این در تاشکند زندگی می‌کرد، به کمک روسیه، به ترکستان افغانی نفوذ کرد^۱ و در مدت کوتاهی این منطقه را به تصرف خود درآورد و بعد پسر کاکای خود، محمد اسحاق‌خان را به عنوان نایب خود مقرر نموده، عازم کابل شد. وی در منطقه چاریکار، با همهٔ متفذین و مردم سرشناس افغانی ملاقات کرد. مردم پس از تبادل نظر عبدالرحمان‌خان را به عنوان امیر آن کشور به رسمیت شناختند. به تعقیب این رخداد امیر عبدالرحمان‌خان به خاطر آرامش و امنیت کشورش و جلوگیری از نفوذ بیگانگان، بر این شد تا در برقراری صلح با انگلیس عجله نماید. به این ترتیب وی با واحدهای نظامی انگلیس که قبل از شیرپور محاصره شده بودند، عازم قندهار شد. او در مدت اندکی قندهار را نیز به تصرفش



۱. مجموعه مقالات، مسکو، ۱۹۱۰. نک. به مقاله نویسنده با عنوان «فار عبدالرحمان خان از تاشکند».

در آورد و دست ایوب خان را از این منطقه کوتاه نمود. پس از تسخیر قندهار به وسیله امیر عبدالرحمان خان، سربازان انگلیس افغانستان را ترک نمودند.

ایوب خان با چند تن از هم فکرانش که قادر به نفوذ در هرات بودند، به سیستان جایی که تحت اداره فارس‌ها بود، متواری شد. در این هنگام امین‌الله خان فرزند مهدی‌قلی خان که با برادرانش در پنجده بھر می‌بردند با شتاب همراه با هزار سوار خود را به مزارشیف رسانیدند و برای اسحاق خان حاکم مزارشیف وعده تسخیر هرات را دادند. در این هنگام عبدالرحمان خان نماینده‌اش سردار عبدالقدوس خان را به مزار فرستاد تا یک‌جا با اسحاق خان شهر میمنه را به تصرف خود در بیاورند. آن‌ها پس از تسخیر میمنه عازم هرات شدند و در فرصت اندکی هرات را از نماینده ایوب خان که شب‌هنگام به مشهد فرار کرده بود، گرفتند. قابل یادآوری است که گارنیزیون و باشندگان هرات وقتی از فرار فرمانروها اطلاع یافتند؛ مجبور شدند شهر را تسليم افراد عبدالرحمان نمایند.

امیر عبدالرحمان خان سردار عبدالقدوس را به عنوان والی هرات منصوب کرد. فرزند بزرگ مهدی‌قلی خان رهبر فقید جمشیدی‌ها، یلان‌توش خان، با حضور در بالا مرغاب همراه برادران و بزرگان تاثیرگذار جمشیدی، تمام ایماق‌های هرات را ترغیب به اطاعت از دولت جدید افغانستان کرد و سپس وارد هرات شد. از آن‌جا، به پیشنهاد عبدالرحمان خان، یلان‌توش خان با همه سران ایماق و متنفذین هرات رسپار کابل شدند. نتیجه ملاقات با امیر این شد که امیر، یلان‌توش خان را کلان تمام ایماق‌های هرات مقرر کند و برایش عنوان «امین‌الدوله» اهدا نماید و برادرش، امین‌الله خان را نیز به عنوان خان ترکمن‌های پنجده منصوب کرد.^۱

جنگ تاشکُپر بین روس‌ها و افغان‌ها

در سال ۱۳۰۰ خ. / ۱۸۸۲-۱۸۸۳ م. غوث‌الدین خان همراه با یلان‌توش خان و تعدادی سواره‌نظام از طرف امیر عبدالرحمان به کمیته مشترک (روسی - انگلیسی - افغانی) به منظور تعیین مرزهای شمال افغانستان منصوب شدند. در این کمیته دو افسر انگلیسی و یک جنral

۱. کلتل بیت عضو کمیته تعیین مرزها میان افغانستان و روسیه در سال‌های ۸۶-۱۸۸۵ در مورد یلان‌توش خان و حضور آن در هرات چنین می‌نویسد: «در جلسه‌ای بین حاکم هرات و کلان تایمنی‌ها (انیاخان نظام‌الدوله)، کلان هزاره‌ها و کلان جمشیدی‌ها (یلان‌توش خان)، حاکم متفوای پنجده در صبح زود روز حمله روس‌ها با شلیک به اسب خود و مقاومت در برابر دشمن از خود شجاعت کمنظیری نشان داد. نک. به اثر بیت 64 Northern Afghanistan, p. 64. این که پنجده ترکمن نشین زمانی متعلق به افغانستان بوده است، توسط آرشیف روسی نیز تأیید می‌شود. (نک. سمینوف، الکساندر رویچ، گریده‌ای از تاریخ الحقائق ترکمن‌ها، تاشکتد، ۱۹۰۹، ص ۱۱۷).

روسی به نام کوماروف با تعدادی از سربازان روس اشتراک داشتند.^۱

کمیته مذکور نتیجه مثبتی برای افغانستان به دنبال نداشت؛ چون از یک طرف جانب افغانی در مذاکرات مغورو و متکبرانه حضور می‌یافتدند و از طرف دیگر انگلیس‌ها در مشوره و سخنان خود صداقت نداشتند. لذا بناءً موضوع به جنگ انجامید و در نتیجه جانب افغانی شکست خورد و اول به چهل دختران فرار کردند و سپس به هرات رسیدند.

روس‌ها تا چهل دختران سربازان افغانی را تعقیب کردند. حکومت افغانستان سرزمین جمشیدی‌ها (بادغیس) را تخلیه کرد و روس‌ها نیز که چهل دختران را مرز مشترک افغانستان و روسیه می‌دانستند از آن‌جا فراتر نیامدند. در این زمان در افغانستان آشوب حکم‌فرما بود و از آن‌جایی که حکومت افغانستان از هجوم‌های بعدی روس‌ها هراس داشت، هرات را از لحاظ نظامی تقویت کرد. گزارش نبرد تاشکپر یلان‌توش‌خان و برادرانش را مقصیر اصلی و دلیل ناکامی جانب افغانی عنوان نمود. در این گزارش ذکر شده بود که یلان‌توش‌خان به گونه‌پنهانی با روس‌ها دوستی داشته است و ترکمن‌ها نیز در خیانت آن‌ها را کمک می‌کرده‌اند. به دنبال این گزارش امیر عبدالرحمان خان دستور داد تا یلان‌توش‌خان و برادرانش را بازداشت و سپس به کابل بفرستند و اموال‌شان را نیز مصادره نمایند. به تعقیب آن خانواده‌های شان نیز بازداشت شدند. یلان‌توش‌خان و برادرانش بدون محاکمه اعدام شدند و قبیله جمشیدی در میان سایر باشندگان هراتی جابه‌جا گردید.

توضیحات امیر عبدالرحمان خان در دربار در رابطه با واقعه تاشکپر و دوستی یلان‌توش‌خان با روس‌ها

در سه‌شنبه بیست و ششم ذی‌القعدة ۱۳۰۳ خ. / سپتامبر ۱۸۸۵ م. من (امیر عبدالرحمان) دلایل نبرد تاشکپر را در حضور داشت نماینده انگلیس در دربار چنین بیان نمودم: «فرزندان خان جمشیدی‌ها خان‌آقا (امین‌الدوله)^۲ با تعدادی از افرادش با روس‌ها روابط مخفیانه برقرار کرده بودند و از تمایل دوستی میان ایماق‌های هرات و روس‌ها سخن گفته بودند؛ به این امید که حضور روس‌ها در خاک جمشیدی‌ها، آن‌ها را از سلطه افغان‌ها نجات خواهد داد». خساراتی که در پنجه به ما وارد شد ناشی از این خیانت بود. همان‌طور که من (عبدالرحمان) برای جنرال لمسدن (نماینده انگلیس) در خزان امسال نوشتم، اقدامات کمیسیون تعیین مرزها به تأخیر افتاد.

۱. در واقع کمیسیون تعیین مرزها در سال ۱۸۸۴ م. / ۱۳۰۱ ق. شکل گرفت. در رأس هیئت افغان - انگلیس جنرال لمسدن و در

رأس هیئت روسی در اوایل جنرال زیلینیوی بود.

۲. یعنی مهدی قلی خان.

نتیجه مسالمت‌آمیز گفت و گوهای ما به نظرم (عبدالرحمان) به طور فراینده‌ای مشکوک بود. اگرچه افسران روس از یک سو با انگلیس‌ها در مورد راه حل صلح جویانه مسئله صحبت می‌کردند، اما از طرف دیگر نیروهای خود را به گونه فراینده‌ای افزایش می‌دادند و قطعات نظامی روسی روزانه به تعداد ۱۰۰ - ۲۰۰ نفر به مرزها آورده می‌شدند و با سربازان روسی ای که در مرز افغانستان و روسیه بودند ارتباط برقرار می‌کردند. در حالی که من (عبدالرحمان) به جنرال لمسدن اشاره کردم که در زمستان امکان درخواست کمک از هرات (در صورت بروز هرگونه عارضه) غیرممکن است. بنابراین در صورت حمله به ما، شرمنده خواهیم شد. بنابراین، پیشنهاد نمودم تا زمانی که راه‌ها بسته نشده، یک قطعه نظامی مجهز از کابل برای مقابله با حملات روسیه فرستاده شود. اگر موضوع به جنگ نیاجامید موجودیت این قطعه در داخل مرزهای ما مضر نخواهد بود. اما در صورت حمله روس‌ها این قطعه می‌تواند سود قابل ملاحظه‌ای برای ما داشته باشد؛ چون روسیه خود را محدود بدهیک حمله به مرزهای ما نمی‌کند و از اقداماتش نسبت به کشور ما دست‌بردار نیست. این در حالی است که اقدامات مسالمت‌آمیز کمیته تعیین مرزها نیز مشکوک می‌باشد.

در پاسخ به این امر، ژنرال لمسدن من را متلاعنه کرد که اگر من از کابل نیرو بفرستم، این گونه معلوم خواهد شد که خودم خواهان حل مسئله از طریق زور و نیروی نظامی هستم و در این صورت همه امیدها برای انجام مذاکرات صلح آمیز به باد فنا خواهد رفت. در نتیجه خواهند پنداشت که من جنگ را بر صلح ترجیح داده‌ام. من گفتم: «بگذار این گونه باشد که من گفتم»؛ اما سخنان من منصفانه بودند. متعاقباً از سربازان مرزی خبرهای کاملی دریافت کردم مبنی بر این که اقدامات روس‌ها با اهداف صلح آمیز آن‌ها مغایرت دارد: هر روز سربازان آن‌ها به جانب مرزهای ما نزدیک می‌شوند. من (عبدالرحمان) به فرمانده سربازان خود نوشتم که ژنرال لمسدن، که عضو کمیسیون تعیین مرزهاست، مخالف ارسال سربازان کمکی به مرزهای است. این در حالی است که خود ژنرال لمسدن در واقعیت، هیچ مخالفتی با درگیری مسلحانه افغان‌ها با روس‌ها نداشت. (زیرا این امر فقط به منافع دولت وی خواهد انجامید)؛ زیرا جنگ و درگیری میان این دو ملت همسایه از روابط دوستانه بین‌شان جلوگیری خواهد کرد. به همین دلیل، ژنرال لمسدن گوش شنوا نداشت، به پیشنهادات من توجه نکرد و به اعزام سربازهای کمکی از کابل مخالفت کرد. اگر او به موقع موافقت کرده بود که سربازان کمکی ما برسد، روس‌ها به ما حمله نمی‌کردند و اگر این حمله اتفاق می‌افتد، تیجه‌اش می‌توانست متفاوت باشد و منطقه سبز پنجده را از دست نمی‌دادیم به این ترتیب جمشیدی‌ها با ۲۰ هزار تن از جنگجویان با تجربه و خوب خود، به طرف روسیه کشیده نمی‌شدند و روس‌ها از ضعف نیروهای ما اطلاع نمی‌یافتد. آن‌ها وقتی دانستند



که از لحاظ تعداد جنگجویان بر ما برتری عددی دارند بر ما حمله کردند. جمشیدی‌ها به روش خود عمل کردند و منافع روس را در نظر گرفتند. بنابراین، رئیس جمشیدی‌ها، یلان‌توش‌خان به روس‌ها خبر داد که «خانه خالی است، بیایید!» آن‌ها به این امر پاسخ مثبت دادند و با آرامش به طرف ما حمله‌ور شدند. بدین ترتیب، تحقیر حاصله از این جنگ برای افغانستان ناشی از کم‌فکری جنرال لمسلدن و هم‌دردی روس با خان جمشیدی، یلان‌توش‌خان بود^۱).^۱

تخرب خانه یلان‌توش‌خان امین‌الدوله و زندانی نمودن خانواده وی

پس از این‌که یلان‌توش‌خان با برادرانش به کابل احضار و بعد اعدام گردیدند و اموال و دارایی‌های شان مصادره گردید؛ بقیه خانواده‌های آن‌ها که در هرات مانده بودند، نیز توسط مقامات هرات، تحت محافظت شدید، با پاهای برنه و وضعیت ظاهری نامناسب و هم‌چنان با کوله‌باری از غم و اندوه به کابل فرستاده شدند. این در حالی‌ست که فرزندان خوانین جمشیدی در سینین پائینی، بین یک تا پنج سال قرار داشتند؛ در آن هنگام یلان‌توش‌خان صاحب سه فرزند به نام‌های احمدعلی‌خان، محمودخان و خان‌آفاخان و برادرانش نصرالله‌خان دارای یک فرزند به نام حفیظ‌الله‌خان و علی‌قلی‌خان برادر دیگرش نیز یک فرزند به نام عبدالرحمن‌خان بودند. همه آن‌ها هم‌راه با مادران و سایر اقوام خود در عمارت‌های جداگانه‌ای در کابل تحت عنوان زندانی نگهداری می‌شدند. پنج روپیه کابلی هر ماه از خزانه امیر برای هر یک از آنان داده می‌شد. در سال ۱۳۰۹ق. / ۱۸۹۲م. برخی از افراد مضر به امیر عبدالرحمن اطلاع دادند که پسران و برادرزاده‌های یلان‌توش با افراد سردار انبیا‌خان کلان تایمنی‌ها مخفیانه رابطه دارند و در اندیشه فرار به روسیه هستند. گزارش چنان بر امیر سنگین بود که کودکان [جمشیدی‌ها] را نیز از خشمش در امان نگذاشت. به دنبال این گزارش، امیر دستور داد تا فرزندان یلان‌توش‌خان و اقارب‌شان را از مادران آن‌ها و هم‌چنان از سایر افراد قبیله جمشیدی جدا کرده و آن‌ها را در زندان‌های دولتی قید نمایند. آن‌ها دوازده سال را در زندان به سر بردن و در سال ۱۳۲۱ق. بهزودی بار دیگر زیر نظارت شدید قرار گرفتند، این وضعیت تا زمان حکم‌روایی حبیب‌الله‌خان هم‌چنان ادامه داشت.

弗رار فرزندان یلان‌توش‌خان به قلمرو روس‌ها

هرچند بزرگان جمشیدی در دوران امیر حبیب‌الله‌خان زندانی نبودند و از آزادی‌های نسبی در محدوده کابل برخوردار بودند؛ اما این احتمال وجود داشت که هر لحظه خبرچین‌های درباری

۱. نقل کننده سخنان امیر عبدالرحمن منابع خود را معرفی نکرده است. نک. زندگی عبدالرحمن‌خان امیر افغانستان، ترجمه به زبان روسی گرولیوا، اس بی بی، ۱۹۰۲.

وضعیت را به ضرر آن‌ها تغییر دهنده. بنابراین تصمیم گرفتند تا از افغانستان به سمت قلمرو روسیه فرار کنند. در سال ۱۳۲۶ق. / ۱۹۰۸م. آن‌ها با دو مأمور مت念佛 و مؤثر جمشیدی؛ سید محمد فرزند یوسف‌قلی‌بیگ و سید محمدبیگ فرزند رحیم‌بیگ که در دستگاه حکومتی در کابل خدمت می‌کردند همراه با چهار خادم، کابل را به قصد شمال افغانستان ترک کردند. خانواده‌های آن‌ها هم‌چنان در کابل ماندند. به دنبال فرار خانه‌ای جمشیدی، خانواده‌های آن‌ها نیز از طریق هزاره‌جات به سمت هرات حرکت نمودند و بعد از ۸ روز مسافت، موفقانه به بادغیس رسیدند و در آنجا از حمایت بزرگان جمشیدی بهره‌مند شدند. قابل یادآوری است که آن‌ها خیلی به عجله این راه را پیمودند چون بیم داشتند که مبادا هواداران یا سربازان حکومتی آن‌ها را تعقیب کنند.

پس از این که بزرگان جمشیدی از زندگی و احوال فراری‌ها در زمان موقعیت‌شان در کابل و این‌که برنامه‌های بعدی‌شان چیست اطلاع یافتنند؛ در شورای خود تصمیم گرفتند که برای نجات از جور حکومت وقت بایست به سمت روسیه مهاجرت کنند. از این تصمیم به مرزبانان روسی نیز از طریق جمشیدی‌هایی که در چمن بید می‌زیستند، اطلاع دادند. در این هنگام ایماق‌های هرات و اداره محلی وقت از فرار فرزندان یلان‌توش‌خان و اقارب اش مطلع گردیدند. به دنبال این خبر افغان‌ها دست به آزار و اذیت جمشیدی‌ها زدند. این شرایط بیشتر آن‌ها را به پیروی از خانه‌ای آنان ترغیب کرد. این وضعیت باعث شد تا سه‌هزار خانواده جمشیدی خانه‌های خود را ترک گفته به سمت شمال جایی که جزو قلمرو روسیه بود، نقل مکان نموده و مناطقی از املاک روسی واقع در امتداد رودخانه کشک، چمن بید و منطقه قلعه موری را اشغال نمایند.

سخن پایانی

وقتی بی‌طرفانه به مسئله جمشیدی نگاهی داشته باشیم، می‌بینیم که حکایت نویسنده‌گان غربی در مورد جمشیدی به لحاظ ترتیب زمانی خالی از عیب نیست. این روایت‌های کوتاه تاریخی در مورد خاستگاه جمشیدی‌ها نیاز به دقت بیشتر دارند. در دیدگاه‌های فوق، هیچ وحدت نظر دیده نمی‌شود. آثار فوق، درباره جمشیدی‌ها و خواستگاه تباری‌شان کامل و دقیق نیست.

اما با توجه به شواهد و اسناد به طور قطع می‌توان گفت که جمشیدی‌ها در اصل ایرانی (فارس) بوده‌اند و از لحاظ تباری ریشه آنان به پادشاه دانا و مدبیر ایران باستان (شاه جمشید) می‌رسد. پادشاهی که بنیان‌گذار صنایع دستی، هنر، کشاورزی و کتابت در ایران باستان بود. سیستان به عنوان بخشی از ایران باستان نیز گهواره جمشیدی‌ها بوده‌است. اما این را نباید از یاد برد که در وقت اسکان جمشیدی‌ها در بادغیس اقوام دیگری نیز در آنجا می‌زیستند و به مرور زمان نام قبیله

حاکم (جمشیدی) برای سایر اقوام بومی تعمیم یافته است. (در تاریخ بشر رویدادهای شیوه این به وفور یافت می‌شوند). از طرف دیگر تغییرات گوناگون در ظاهر و قیافه این قوم نمایانگر انحراف این قوم می‌باشد. همه کسانی که آن‌ها را دیده‌اند، این دگرگونی‌ها را گزارش کرده‌اند. بنابراین قبیله جمشیدی ایرانی تبار پس از اسکان در میان سایر اقوام بومی پراکنده و خلط‌گردیده و به علت در اختیار داشتن سلطه و قدرت، سایر قبیله‌ها نیز به این نام مسمی شده‌اند.

در هر صورت، اکنون که برخی از جمشیدی‌ها در داخل ترکستان زندگی می‌کنند، این وظیفه ما است که از این فرصت استفاده درست نموده و و ایشان را از لحاظ تبارشناسی و زبان‌شناختی بیش‌تر مورد توجه و مطالعه قرار دهیم. مطالعه بیش‌تر درباره جمشیدی‌ها از یک طرف مطالب ارزشمندی را برای شناخت بهتر این ملت فراهم می‌کند، از طرفی زوایای تاریک روابط ایران و آسیای میانه را روشن خواهد ساخت.*

یادداشت‌ها

*الکساندر الکساندروویچ سیمیونوف در سال ۱۸۷۳ میلادی در شهر تامبوف روسیه دیده به جهان گشود. وی یکی از مستشرقین بزرگ و نامدار شوروی است و در بخش تاریخ، اسلام‌شناسی و نسخه‌شناسی تخصص داشته و یکی از بنیان‌گذاران دانشگاه تاشکند می‌باشد. از وی کتب و رسالات زیادی به یادگار مانده است. این محقق بزرگ در سال ۱۹۵۸ در شهر تاشکند درگذشت.

**ایماق یا اویماق واژه قدیمی ترکی - اویغوری است که دارای این معانی می‌باشد: خلق یا ملت، خانواده، قدیمی؛ کوچی‌های مالدار (دامدار). (رادلوف، واسیلی، وسیلویچ، فرهنگ گویش‌های ترکی، ۱۸۸۸، ص ۶۴. بوداگوف، لازار، زاخارویچ. فرهنگ تطبیقی لهجه‌های ترکی - تاتاری، ۱۸۶۹، ص ۲۰۸).

***از دوست همکار ما جناب عبدالعظیم صدیقی که با کوشش‌های فراوان و برقراری ارتباط با ایران‌شناس آلمانی آقای لوتس ژاهاک معاون واحد خاورشناسی دانشگاه برلین آلمان، نسخه‌ای از این مقاله را به زبان روسی به دست آورده و آن را جهت برگردان فارسی به آقای حفیظ الله جواد معرفی کردند، سپاس‌گزاریم. (سردبیر)



منابع

الف. روسی:

- استرآبادی، میرزا محمد مهدی خان، (۱۳۳۰ق.). درّة نادره، بمبنی.
 - بارتولد، واسیلی ولا دیمیرویچ، (۱۹۰۳م.). جغرافیای تاریخی ایران، مسکو.
 - بارکزایی، سلطان محمد خان، (۱۲۹۸ق.). تاریخ سلطانی، بمبنی.
 - بوداگوف، ل، (۱۸۶۹م.). مقایسه و اژدها ترکی - تاتاری، جلد ۱.
 - حسین، مرتضی، (۱۸۷۹م.). حدیقة الاقالیم، ترجمه لوکنوف.
 - رادلوف، و. و، (۱۸۸۸م.). ترجمه قاموس ترکی، جلد ۱.
 - رازی، امین احمد، (؟)، هفت اقلیم، نسخه شماره ۲۸۴۶، ل. ۲۴۸.
 - سیمیونف، الکساندر کساندرویچ، (۱۹۱۰م.). فرار عبدالرحمان خان از تاشکند، کاثوفم، مسکو.
 - _____، (۱۹۰۹م.). گوشه‌ای از تاریخ آزادی ترکمن‌ها، تاشکند.
 - _____، (۱۹۰۲م.). زندگی عبدالرحمان، ترجمه به زبان روسی گرولیوا، مسکو.
 - کیلوین، (۱۹۶۲م.). بخشی از سفر به خیوه (مجموعه مقالات)، چاپ پنجم.
 - لین پاول، (۱۸۹۹م.). طبقات سلاطین، ترجمه واسیلی ولا دیمیرویچ بارتولد.
 - مستوفی قزوینی، حمدالله، (۱۳۱۱ق.). نزهه القلوب، بمبنی.
 - میرخواند، محمد بن خواندشاه، (۱۳۲۲ق.). روضۃ الصفا فی سیرۃ الانبیاء و الملوك و الخلفاء، ترجمه لوکنوف.
 - وامبری، ا، (۱۸۶۸م.). گزیده مطالب درباره آسیای میانه، مسکو.
 - وسیلوفسکی، (۱۸۷۷م.). مجموعه اطلاعات تاریخی - جغرافیایی در مورد خیوه، مسکو.
- ب. انگلیسی و فرانسوی:
- Abbot , J, *narrative of journey from Herat to Khiva*, Moscow and St. Petersburg. 3 ed. London, Vol 3.
 - Abdulkarim ibn-Mohammad Al Samany, *The Kitab- Al- Ansab*, (London, 1912).
 - Elphinstone. M. An. *Account of the kingdom of Kabul and its depend In Persia, Tartary and India*, Vol. 11, London.
 - Barthold, W. *Historical Geography of Iran*, 1903.



- Bellew, H. W, *The Races of Afghanistan*, (Calcutta, 1880).
- Ferrier, S. P, *Caravan Journeys and Wanderings in Persia, Afghanistan, Turkestan and Baluchistan*, (London, 1856).
- Fraser, J. *Narrative of Journey into Khorasan in the Years of 1822*, (London, 1825).
- Hamilton, A. *Afghanistan*, (London, 1906).
- Khanikoff, N. *Memoires Sur la Partie Merid. De l'Asie centrale*. Georg. T. VII. *Memoire Sur l'Etnographie De la Perse*, (Paris, 1866).
- Mir Monshi, Sultan Mohammad Khan, *The Life of Abdur Rahman, Amir of Afghanistan*, (London, 1901).
- Yate, major C. E, *Northern Afghanistan*, Edinb, (London, 1888).

نامه باسینگر، شماره دوم، ۱۳۹۹ خورشیدی